

سینگر حوزه‌های خاصی را در فلسفه اخلاق احیا کرد

منبع: هفته نامه صبح آزادی، شماره ۱۲، شهریورماه ۱۳۹۰

پیتر سینگر یکی از مهمترین فیلسوفان اخلاق زیستی است که دیدگاه‌هایی فائده‌گرایانه در حوزه اخلاق دارد. بطور خلاصه سینگر را به عنوان یک فیلسوف فائده‌گرا معرفی کنید.

سینگر کتاب‌های بسیار مهمی در فلسفه اخلاق جدید را ادیت کرده و تالیفات مهمی نیز دارد بخصوص در حوزه اخلاق و حقوق حیوانات تالیفات موثری داشته است. درباره هگل و مارکس هم دو اثر جداگانه نوشته که هر دو به قلم آقای فولادوند به فارسی ترجمه شده است. علاوه بر آن، در حوزه عدالت اجتماعی و مساله فقر هم تاملاتی کرده که این مساله در سالیان اخیر، ذهن او را بیشتر از بقیه به خود مشغول کرده است. سینگر از فیلسوفان بنام در حوزه اخلاق کاربردی است که معتقد به فائده‌گرایی است.

سینگر بیشتر بر روی چه مسائلی مانور داده است. شاخص‌ترین مولفه‌های فکری وی شامل چه مواردی است؟ در باب حقوق حیوانات کارهای مهمی انجام داده است. در عرصه عدالت اجتماعی هم، همانطور که عرض کردم خوب کار کرده است. سینگر در زمره فیلسوفانی است که برخی از حوزه‌ها را احیا کرده و صاحب آرای خاص و ویژه ای است اما در حوزه فرااخلاق و اخلاق هنجاری کار خاصی نکرده است. سینگر بیشتر به حوزه‌های کاربردی پرداخته است. مثال می‌زنم تا بیشتر سخنم روشن بشود. جاناناتان دنسی یکی از بزرگترین فیلسوفان اخلاق معاصر است هم معرفت‌شناس است هم فیلسوف اخلاق. درباره خاص‌گرایی اخلاقی مقالات متعددی نوشته است اما (فایل صوتی به مدت دو دقیقه مبهم نیست نمی‌دانم دنسی را چگونه به سینگر ارتباط دادید اگر ممکن هست اینجا رو تکمیلی کنید)

پیتر سینگر کتابی با عنوان "یک جهان" دارد که درباره مولفه‌های اخلاق جهانی با عناوین اقتصاد واحد، جامعه واحد، اتمسفر واحد و صحبت می‌کند، مراد از اخلاق جهانی چیست؟ چه تفاوتی بین فائده‌گرایان و فضیلت‌گرایان در خصوص اخلاق جهانی است؟

من این کتابی را که می‌گویید، نخوانده‌ام. اما راجع به اخلاق جهانی اگر معادل *universal ethic* باشد می‌شود حرف زد. من از جهان‌شمولی‌پذیری معنای خاصی می‌فهمم و راجع به آن سخن می‌گویم. اخلاق جهانی در تقابل با نوع بودنی است که سعی می‌کند توضیح دهد که اخلاقیات در بند زمان و مکان هستند. اخلاق جهانی

می‌گوید اخلاق از پیش تعیین شده، جهان‌روا نیست بلکه اخلاق از سیاقی به سیاقی و از فرهنگی به فرهنگ دیگر تغییر می‌کند. جهانشمول‌پذیری بر این تاکید می‌کند که اصول اخلاقی همه جایی هستند و به کار بستن آنها امری بایسته است. این بحث ریشه در اندیشه‌های کانتی دارد. البته نمی‌دانم سینگر هم همین معنا را پذیرفته است. البته باید بگویم که اصل اخلاق جهانی، خیلی فرمال و صوری است اگر من می‌گویم با دیگران چنان رفتار کن که با تو رفتار کنند، این متضمن هیچ محتوایی نیست این یک صورت است بدین معنا که محتوا را در یک قالبی تنظیم می‌کند. اگر دروغ نگفتن به مثابه یک اصل اخلاقی بد است باید متناسب با این اصل رگولاتیو، تنظیم کننده باشد.

سینگر به نسبت اخلاق و فقر جهانی تاکید می‌کند به عنوان کسی که روی اخلاق کار کردید و به اخلاق پیامدگرایی اعتقاد دارید بگویید، نسبت اخلاق با فقر چیست؟ سینگر می‌گوید برای اینکه اخلاق را ریشه کن کنیم، باید اخلاقی رفتار کنیم او یکی از عوامل فقر را بی‌اخلاقی می‌داند.

اخلاق و فقر، بی‌ارتباط به هم نیستند به این معنا که فرض کنیم کسی فائده‌گرا باشد و بیشینه شدن فائده را برای اکثریت افراد جامعه بخواهد در این حالت، قاعدتا وضعیت توزیع ثروت متفاوت می‌شود. حالا نمی‌خواهم بگویم اخلاق به تنهایی جلوی فقر را می‌گیرد و یا فقر زائیده بی‌اخلاقی است. من ذهنم در این باره خیلی روشن نیست اما می‌فهمم که این قصه یک سویه اخلاقی هم دارد. فائده‌گرایی با خودگرایی تفاوت فراوانی دارد. در فائده‌گرایی ما می‌کوشیم برای فائده بیشتر برای بیشتر افراد جامعه ایجاد کنیم اما خودمحوری ناظر به بیشینه شدن فائده و دفع ضرر برای خود فرد است. یکی از بلاهای اخلاقی جوامع معاصر خودگرایی است و اتخاذ یک ساز و کار اخلاقی به این معنی که در مقام طرد و نفی و نقض خودگرایی گام بردارد، می‌تواند ما را برای توزیع عادلانه ثروت کمک کند و از این حیث صبغه اخلاقی دارد. همه تئوری‌های اخلاقی که در حوزه اخلاق هنجاری که ما را به فاصله گرفتن از خودگرایی سوق می‌دهند، می‌توانند ما را کمک کنند. فکر می‌کنم با کار اخلاقی می‌شود برای توزیع عادلانه ثروت گام برداشت.

در اینجا، به نظر می‌رسد اخلاق فضیلت‌گرا بیشتر موثرتر است؟

یک وقت است اخلاق مبتنی بر فائده است و مناسبات اخلاقی را فائده تنظیم می‌کند، اینجا دیگر سخن از رذائل و فضائل شخصی نیست. من فکر می‌کنم مناسبات اخلاقی باید بیشتر بر اساس فائده‌گرایی باشد. تصور می‌کنم با بکار بستن فائده برای همه می‌توان فقر را کم کرد. شاید نشود بر فضائل و رذائل تاکید فراوان کرد و توزیع عادلانه ثروت را بر کسب فضائل و نفی رذائل متکی کرد. آنگونه که من می‌فهمم کم و بیش اخلاق فضیلت‌گرا، اخلاق نخبه‌گرایانه است و به مثابه عطر و شمیمی که در جامعه پخش باشد، خیلی خوب است اما برای حوزه سیاست و

تنظیم مناسبات و روابط در سطح جامعه که متشکل از انسان های متوسط الحال هستند که نه چندان بخشنده اند و نه چندان پست، اخلاق فائده گرایانه بهتر مناسبات اخلاقی را تنظیم کند. البته اخلاق فائده گرایانه ای که مبتنی بر حقوق بشر هم باشد، مد نظر است. شما می توانید از فضائل استفاده کنید اما من فکر نمی کنم تنها می توان به این توصیه ها تکیه کرد. فضیلت گرایی خیلی امر مبارکی است اما نمی شود به شکل عملی از آن بهره برد. این عطر اخلاقی خیلی مبارک است اما فکر می کنم برای توضیح و تبیین اینکه احیانا کاهش فقر چه سود اخلاقی دارد، یک تئوری فائده گرایانه بیشتر می تواند موثر باشد.

در ذیل همین سخنان، جایگاه عدالت کجاست؟ بسیاری از فیلسوفان فائده گرا هم مثل سینگر به عدالت پرداخته اند. اگر شما فائده گرا و وحدت گرا باشید یعنی قائل به این باشید یک خصوصیات اخلاقی مثبت داریم و باید همه امور دیگر را در ذیل اخلاق فائده قرار دهیم، اخلاقی که به کمینه شدن درد و رنج و بیشنه شدن فائده می انجامد، این کار اخلاقی می تواند به عدالت کمک کند. اما اگر وحدت گرا نباشید و پلورالیست باشید آن وقت بر عداد خصوصیات اخلاقی، عدالت مطرح می شود. من شاید با کسانی مثل براد هوکر و امثال او همدل تر باشم و یک پلورالیسمی را دوست بدارم که بتوانم به یک فائده گرایی گره بزنم. اینجا یک آمیزه ای بین مکتب فائده گرایی و مکتب دیوید راس پیش می آید. من با "اخلاق در نظر اول" راس همدل ترم. البته اگر کسی وحدت گرا هم نباشد، می تواند فائده گرا باشد که عدالت را در آن جا بدهد چون عدالت یک مفهوم مستقل نیست بلکه بلافاصله به فائده تحلیل می شود. کسانی مثل فوکر تلاش می کنند بین وحدت گرایی و کثرت گرایی اتحادی ایجاد کنند و سعی کنند که علاوه بر مفهوم فائده، دیگر مفاهیمی را که غالبا جنس اخلاقی دارند، بر تئوری های هنجاری منطوق کنند.